

[عدم تبعیت دلالت از اراده 1](#_Toc511117786)

[مقام اول: موضوع له الفاظ 1](#_Toc511117787)

[ادله مرحوم اخوند در رد قول مخالف و اثبات قول اول 2](#_Toc511117788)

[دلیل اول: اراده از مقومات استعمال است 2](#_Toc511117789)

[رد دلیل اول مرحوم اخوند و عدم لزوم اجتماع دو اراده 2](#_Toc511117790)

[دلیل دوم: خلاف حکمت وضع 2](#_Toc511117791)

[منظور از مراد در موضوع له، ضیق بودن موضوع له 3](#_Toc511117792)

[بیان مرحوم آغا ضیاء: لزوم خلف در صورت داخل بودن اراده در موضوع له 3](#_Toc511117793)

[مغالطه بودن ادعای مرحوم آغا ضیاء 3](#_Toc511117794)

[دلیل سوم:خاص بودن موضوع له اسماء در صورت اخذ اراده در موضوع له 3](#_Toc511117795)

[عدم تنافی بین عام بودن موضوع له اسماء و خاص بودن انها 4](#_Toc511117796)

**موضوع**: بررسی کلام اخوند /امر پنجم: عدم تبعیت دلالت از اراده /مقدمات علم اصول

این جلسه چون دربر گیرنده مباحث گذشته است نیاز به نوشتن خلاصه درس جلسه قبل نیست.

# عدم تبعیت دلالت از اراده

بحث در این بود که آيا الفاظ و كلمات (زيد، انسان و ...) براى معانى خودشان بما هى يعنى ذوات معانى، وضع شده‏اند؟ يا براى معانى بما هى مرادة و به عنوان اينكه مراد متكلم‏اند و به قيد مراد بودن و اراده شدن) وضع شده‏اند؟ به نظر مرحوم آخوند بى‏ترديد الفاظ براى ذوات معانى خودشان وضع شده‏اند نه براى معانى با قيد مراد بودن (كه مراد بودن يا جزء معنى باشد و يا قيد و شرط آن).

ما در دو مقام بحث میکنیم

1. ایا الفاظ برای ذات معانی وضع شده اند یا معانی با قید اراده
2. بررسی توجیه مرحوم اخوند از کلام علمین

## مقام اول: موضوع له الفاظ

دو قول در ما نحن فیه وجود دارد:

قول اول: وضع الفاظ برای ذات معانی

قول دوم ( مرحوم خویی): وضع الفاظ برای معانی بما هی مرادة

### ادله مرحوم اخوند در رد قول مخالف و اثبات قول اول

مرحوم اخوند چند دلیل برای اثبات قول مشهور مطرح کرده است و اثبات کرده است که الفاظ برای ذات معانی وضع شده اند

#### دلیل اول: اراده از مقومات استعمال است

در مبحث معناى حرفى به تفصيل گفته شد كه قصد و لحاظ معنى به هر نحوى كه فرض شود (چه قصد آلى و چه استقلالى و ...) به هيچ وجه در دائره معنا داخل نبوده و جزء موضوع له يا مستعمل فيه نيست بلكه از مقومات و مسوغات و مجوزات استعمال است و تا لحاظ و تصور و قصد نباشد وضعى يا استعمالى هم نيست. ولى وضع و استعمال براى خود معنى و در خود معنى است نه در معنا به قيد مقصود و ملحوظ بودن. آنگاه اراده معنى هم جز قصد و لحاظ معنى چيز ديگرى نيست.

اینکه از مقدمات استعمال است و نمیتواند جزء موضوع له باشد را مرحوم اخوند دلیل نیاورده است. ما اینگونه بیان میکنیم که اگر بنا باشد که اراده جزء موضوع له باشد نیاز به دو اراده است یکی اراده ی که دخیل در مستعمل فیه است و یکی نیز مقدمه استعمال استَ نظییر اجتماع دو لحاظ در بحث حرف. و اجتماع دو اراده خلاف وجدان است.

##### رد دلیل اول مرحوم اخوند و عدم لزوم اجتماع دو اراده

ادعای مرحوم اخوند درست نیست زیرا ما یک اراده بیشتر نیاز نداریم مثلا متکلم اراده میکند و معنایی را به مخاطب بفهماند همان اراده مکمل معنای موضوع له نیز هست و نیاز به دو اراده نداریم و یک اراده هم محقق معنا است و هم مقدمه استعمال است. مرحوم خویی[[1]](#footnote-1) نیز همین مطلب را میفرماید که این اراده هم محقق معنا است و هم مقدمه استعمال است.

#### دلیل دوم: خلاف حکمت وضع

وقتی این الفاظ را در معانی استعمال میکنیم به غرض تطبیق بر خارج است اگر معنای مراد موضوع له باشد قابل انطباق بر خارج نیست بلکه ذات معنا قابل انطباق بر خارج است و در نتیجه باید از معنا تجرید شود و قید مراد حذف شود. مرحوم اخوند فرمود منظور از مراد که مفهوم ان نیست بلکه منظور مصداق اراده است و این مصداق اراده امر نفسانی است و در نفس است و قابل انطباق بر خارج نیست پس باید تجرید بشود از این قید تا انطباق قابل باشد در حالی که این مطلب خلاف حکمت وضع است و واضع لازم نبود که اینگونه وضع کند.

##### منظور از مراد در موضوع له، ضیق بودن موضوع له

این ادعای مرحوم اخوند درست نیست زیرا اگر بگوییم الفاظ برای معانی مراد وضع شده است ادعای مرحوم اخوند درست است ولی اگر بگوییم منظور کسانی که میگویند اراده جزء موضوع له است این است که الفاظ برای همان ذات معنا وضع شده است ولی با این قید که وقتی اراده شود به عبارت دیگر الفاظ برای همان صورت های ذهنی وضع شده است ولی وقتی اراده شود.

نظیر علقه وضعیه که ضیق بود و مرحوم اخوند ادعا میکرد و میتوان گفت که دلالت تابع اراده است به این معنا که ارده قید علقه وضعیه است و یا قضیه حینیه است یعنی در وقتی که اراده فهم صورت زیدی داشت واضع ان زید را برای این صورت وضع کرده است در نتیجه اگر کسی در خواب زید را بگوید واضع ان را برای صورت زیدی وضع نکرده است. پس ممکن است اراده در وضع اخذ شده باشد به شکل علقه وضعیه یا قضییه حینیه. پس تجریدی لازم نمیاید.

#### بیان مرحوم آغا ضیاء: لزوم خلف در صورت داخل بودن اراده در موضوع له

ایشان میفرماید[[2]](#footnote-2) اگر اراده دخیل در مستعمل فیه باشد مشکلی به وجود میاید و ان عبارت است از اینکه معنا خودش مراد است و معنا را اراده میکنیم پس مراد قبل از اراده است و اول معنا باشد تا اراده شود و معقول نیست که جزء موضوع له باشد زیرا اگر اراده داخل در موضوع له باشد مقدم میشود و خلف است. و چیزی که متاخر است نمیتواند متقدم باشد.

##### مغالطه بودن ادعای مرحوم آغا ضیاء

اینکه ایشان فرمود اراده به معنا تعلق میگیرد درست است اما اینکه فرمود واضع نمیتواند معنا را جزء موضوع له قراردهد درست نیست زیرا قائل میگوید از اول، معنا همان معنای مراد است و اراده به معنای مراد تعلق میگیرد.

#### دلیل سوم:خاص بودن موضوع له اسماء در صورت اخذ اراده در موضوع له

اگر اراده در موضوع له دخيل شد، لازم مى‏آيد تمام الفاظ در عالم وضعشان عام و موضوع له آنها خاص باشد. حتى اسماء اجناس هم لازم مى‏شود موضوع له خاص داشته باشند. زيرا واضع مثلا مفهوم كلى حيوان ناطق را لحاظ كرده و مفهوم كلى اراده را هم تصور كرده آنگاه لفظ انسان را براى حيوان ناطقى كه مراد به اراده‏هاى جزئى و مصداقى باشدوضع كرده است و اين اراده‏ها جزئى‏اند و مفهوم كلى‏اى كه مقيد به يك امر جزئى شد خود يك جزئى خواهد بود، مثل انسان در منزل، انسان در اين زمان و ... كه قيود ضميمه، انسان را جزئى مى‏كنند. در نتيجه ما در عالم لفظى نداريم كه وضع و موضوع له او هر دو عام باشند. و اين برخلاف وجدان است كه همگى پذيرفته‏اند كه: وضع عام و موضوع له عام داريم و مثال به اسماء اجناس و مشتقات و ...زده‏اند.

##### عدم تنافی بین عام بودن موضوع له اسماء و خاص بودن انها

اشکالی ندارد که الفاظ از این جهت که اراده در ان دخیل است برای معنای خاص وضع شده باشند و از این جهت که ذات معنا را در نظر میگیریم معنای ان ها عام باشد پس منافاتی بین جزئی بودن معنای اسماء اجناس مثلا و بین کلی بودن انها نیست و به لحاظ تصور جزئی است و از طرفی نسبت به ذات معنا کلی باشد بر خلاف زید که از این جهت نیز خاص است.

1. [مصباح الاصول، السید أبوالقاسم الخوئی، ج1، ص104.](http://lib.eshia.ir/13046/1/104/اراده) [↑](#footnote-ref-1)
2. [نهایة الافکار، آقا ضیاء الدین العراقی، ج1، ص63.](http://lib.eshia.ir/13053/1/63/اراده)

   و ذلك لوضوح ان الإرادة سواء أريد بها اللحاظ المقوّم للاستعمال، أو إرادة تفهيم المعنى، أو إرادة الحكم في مقام الجد انما هي من الأمور المتأخرة رتبة عن المعنى فيستحيل حينئذ أخذها قيدا في ناحية المعنى و الموضوع له، فلا محيص حينئذ من تجريد المعنى و الموضع له عن الإرادة مطلقا سواء بمعناها المقوم للاستعمال أعني اللحاظ أو بمعنى إرادة التفهيم أو الحكم و المصير إلى ان الموضوع له في لألفاظ عبارة عن ذات المعنى بما هي هي عارية عن خصوصية كونها ملحوظة باللحاظ الاستعمالي أو مرادة بإرادة

   التفهيم أو الحكم، و معه يبطل القول بوضعها للمعنى المراد كما هو واضح‏ [↑](#footnote-ref-2)